

وام‌واژه خدیو در شاهنامه فردوسی

زهره زرشناس*

چکیده

واژه خدیو، از وام‌واژه‌های ایرانی شرقی، در زبان فارسی، با دو معنای «شاه، سرور» و «خداوند، خدای بزرگ و یکتا» آمده است. واژه خدیو همانند واژه‌های معادل آن در دیگر زبان‌های ایرانی از واژه یونانی *auto-krator/ autókrátōr* به معنای «خود توانا، خود نیرومند» گرفته‌برداری شده است. این واژه یونانی و شکل‌های گرفته‌برداری شده آن در زبان‌های ایرانی به حوزه مباحث سیاسی مربوط و به معنای «سرور و شاه» بوده است. بعدها، افزون بر معنای اصلی خود، به معنای «پروردگار، خدای بزرگ و یگانه» نیز به‌کار رفته است. در این پژوهش، کاربردهای گوناگون واژه خدیو در شاهنامه فردوسی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: وام‌واژه، شاهنامه فردوسی، شاه، خدا، زبان‌های ایرانی میانه شرقی.

مقدمه

در زبان فارسی دری شمار بسیاری واژه بیگانه از زبان‌های گوناگون، از جمله عربی، آرامی و ترکی، مشاهده می‌شود. از آنجا که زبان فارسی نخستین بار در خراسان و فرارود پدید آمد و شکوفا شد^۱، کهن‌ترین متن‌های ادبی فارسی می‌توانند شمار نظرگیری واژه‌های ایرانی میانه^۲ شرقی^۳ داشته باشند، گرچه بسیاری از آنها بعدها از زبان فارسی معیار کنار نهاده شدند. هنینگ (Henning, 1939: 93-94) واژه‌های ایرانی میانه شرقی را در زبان فارسی در زمره وام‌واژه‌ها محسوب می‌دارد، زیرا در میان گویش‌های پدیدآورنده زبان فارسی هیچ زبان ایرانی شرقی نیست که دنباله زبان متداول فرهنگی و تجاری توسعه‌یافته در ایران ساسانی به‌شمار آید.

* استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی zzarshenas@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۱۵

بیشتر واژه‌های ایرانی میانه شرقی به سبب تفوق تاریخی و فرهنگی زبان سغدی^۴ از زبان سغدی (یا گویش‌های بسیار نزدیک به آن، نظیر بخارایی) گرفته شده‌اند. اما صورت‌های غیرسغدی نیز در میان این وام‌واژه‌ها مشاهده می‌شود. سیمز ویلیامز، در بررسی وام‌واژه‌های ایرانی شرقی در فارسی جدید، «خدیو» را یکی از این واژه‌ها می‌داند (Sims- Williams, 1989:167).

واژه خدیو در زبان‌های ایرانی میانه

واژه خدیو به معنای «خداوند، شاه، فرمانروا، امیر، سرور» (ایرانی باستان: *hwa-tāwan*)، که به صورت وام واژه Xydyw^۵ به معنای «سرور، شاه» در زبان سغدی آمده است^۶، در زبان بلخی^۷ به صورت‌های زیر دیده می‌شود:

/Xoddēio/, Xoddēio

/Xoddēoo/, Xoddēoo

/Xoddēo/, Xoddēo

/Xoadēo/, Xoadēo

صورت‌های کوتاه‌نوشت Xonot, Xono و Xonoo^۸؛

و صورت جمع Xonovavo (کوتاه نوشتی برای *Xoadhōvavo)^۹. (برای صورت‌های گوناگون این واژه ← Sims- Williams, 2007: 278, 280).

هنینگ واژه خدیو را وام‌واژه‌ای بلخی در زبان فارسی می‌داند (Henning, 1960: 51). این واژه و گونه‌های هم‌ریشه آن در زبان‌های ایرانی (فارسی میانه: Xwadāy؛ فارسی میانه مانوی و پهلوی اشکانی مانوی: xwadāy؛ سغدی: Xutāw و غیره)، که همگی از Xwa- به معنای «خود» و شکل‌هایی از -taw به معنای «توان داشتن، توانا بودن» گرفته شده‌اند، از واژه یونانی auto-krator/αὐτοκράτωρ به معنای «خود توانا، خود نیرومند» گرفته‌برداری شده است (Meillet, 1911: 109-112).

واژه خدیو در فرهنگ‌های فارسی

این واژه در فرهنگ‌های فارسی به معانی زیر آمده است^{۱۰}:

«پادشاه»^{۱۱} (ناظم‌الاطباء، برهان قاطع، شرفنامه منیری، انجمن آرای ناصری)؛

«خداوند»^{۱۲} (لغت فرس اسدی، ناظم‌الاطباء، آنندراج، انجمن آرای ناصری، شرفنامه منیری، غیث اللغات)؛
«وزیر» (برهان قاطع، شرفنامه منیری، ناظم‌الاطباء)؛
«خداوندگار»^{۱۳} (برهان قاطع)؛
«بزرگ»^{۱۴} (برهان قاطع)؛
«امیر بزرگ و رئیس» (ناظم‌الاطباء)؛
«یگانه عصر»^{۱۵} (برهان قاطع، ناظم‌الاطباء)؛
افزون بر معانی فوق، خدیو لقب فرمانروای مصر از جانب سلاطین عثمانی، به هنگام تسلط این سلسله بر آن سرزمین، بوده است.

واژه خدیو در شاهنامه

واژه خدیو در شاهنامه چاپ مسکو ۲۴ بار آمده و با واژه «دیو» قافیه شده است. فردوسی از هر دو معنای اصلی واژه خدیو یعنی:
الف) «شاه، ملک، سلطان، بزرگ» با واژه‌هایی مانند گیهان‌خدیو، ترکان‌خدیو، خدیو انجمن و ...
ب) «خداوند، خدای بزرگ و یگانه» با واژه‌هایی مانند کیوان‌خدیو، گیهان‌خدیو در شاهنامه استفاده کرده است. در اینجا چند نمونه از ابیات شاهنامه برای هر یک از معانی الف و ب ذکر می‌شود.

الف) «شاه، ملک، سلطان، بزرگ»:

فرود آمد از گاه گیهان خدیو	چو ارجاسب بشنید گفتار دیو
(شاهنامه، ۷۲/۶، بیت ۱۰۲)	
پیامش فرستاد ترکان خدیو	دگر ترک بود نام او هوش دیو
(شاهنامه، ۸۴/۶، بیت ۲۸۳)	
تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو	سیامک به دست خروزان دیو
(شاهنامه، ۳۰/۱، بیت ۳۷)	

ب) «خداوند، الله»:

که از کار کوتاه کند دست دیو	به بنده چه دادست گیهان خدیو
(شاهنامه، ۳۰۶/۴، بیت ۷۱)	

همه واژگونه بود کار دیو که فریادرس باد گیهان خدیو
(شاهنامه، ۳۰۶/۴، بیت ۷۱)

چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان^{۱۶} خدیو
(شاهنامه، ۲۳/۳، بیت ۲۸۶)

نتیجه گیری

به نظر می‌رشد در زمان تألیف شاهنامه فردوسی هر دو معنای واژه خدیو رایج بوده است. واژه auto-krator در عصر اشکانی^{۱۷} برای اشاره به عنوانی سیاسی، که در زبان‌های ایرانی معادلی نداشت، به کار رفته است. این واژه یونانی و شکل‌های گره‌برداری شده آن در زبان‌های ایرانی مربوط به حوزه مباحث سیاسی و به معنای «سرور، شاه» بوده است.^{۱۸} با توجه به معنای واژه یونانی می‌توان گفت که واژه خدیو، همانند دیگر واژه‌های معادل آن در زبان‌های ایرانی، افزون بر معنای اصلی خود در حوزه سیاسی، به معنای «پروردگار، خدای بزرگ و یگانه» هم به کار رفته است.

به احتمال بسیار فرایند جایگزینی واژه‌های xutāw.xwadāy و xoddēo به معنای «شاه» به جای واژه‌هایی مانند bay, βay و yazad به معنای «پروردگار، خدای بزرگ»، که در زبان‌های ایرانی میانه شواهد متعددی از آن دیده می‌شود، به جایگزینی «خدای» و «خدیو» با «الله»، خدای بزرگ مسلمانان، در دوره اسلامی در ایران نیز انجامیده است.^{۲۰}

پی‌نوشت

۱. برای زمینه تاریخی ← Lazard 1975: 606-611
۲. اصطلاح ایرانی میانه به زبان‌هایی اطلاق می‌شود که از پایان شاهنشاهی هخامنشی تا آغاز اسلام در سرزمین پهناور ایران به کار می‌رفته است. این زمانی کاملاً تقریبی است؛ زیرا، از یک سو، قدیم‌ترین آثاری که از این دوره باقی مانده متعلق به اواخر سده اول میلادی است و، از سوی دیگر، اسناد مربوط به آن تا اواسط سده دهم میلادی نیز وجود داشته و به دست آمده است. در حقیقت، اصطلاح ایرانی میانه، اگرچه شامل زبان‌هایی است که در این دوره تاریخی متداول بوده، بیشتر ناظر به ساختمان آنها است (ناتل خانلری، ۱۳۴۸: ۱/۲۴۵).
۳. زبان‌های ایرانی میانه از نظر نزدیکی و مشابهت خصوصیات ساختمان به دو گروه غربی و شرقی تقسیم می‌شوند: گروه غربی (پهلوی) شامل زبان‌های پارسیک و پهلوانیک (پارسی میانه و

- پهلوی اشکانی یا پارتی) است و گروه شرقی شامل سغدی، خوارزمی، ختنی و بلخی است. زبان‌های ایرانی میانه شرقی، از نظر تاریخی، در فاصله زمانی میان سده‌های نخست تا سیزده میلادی (هفتم قمری) و، از نظر جغرافیایی، در منطقه‌ای از دریای سیاه تا ترکستان چین (به سبب مهاجرت‌های برخی قبایل ایرانی) رواج داشته است (زرشناس، ۱۳۸۲: ۱۰ و ۷۹).
۴. سغدی از جمله زبان‌های ایرانی شرقی و رایج‌ترین آنها است. سغدی زبان مردم نواحی سمرقند و دره زرافشان (در تاجیکستان امروزی) و زبان میانگان (Lingua franca) جاده ابریشم در سده‌های ششم تا دهم میلادی (چهارم قمری) و زبان اداری، تجاری و فرهنگی در مناطقی مانند واحه‌های ترفان در ترکستان شرقی بوده است. این زبان از دیرزمان ابزار ارتباط و پیوند فرهنگ‌های سرزمین‌های شرقی و غربی آسیا بوده است و بخارا و سمرقند - مادر شهرهای زبان سغدی - نقش بسیار مهمی در گسترش ادبیات آغازین فارسی داشته‌اند (زرشناس، ۱۳۸۲: ۷۹ - ۸۰).
۵. برای نمونه ← Sundermann 1997: 158.
۶. واژه معمول برای «خدا، سرور، شاه» در زبان سغدی $\gamma/Xw\tau^3w$ است. ← قریب، ۱۳۷۴: شماره‌های ۴۴۶۴ و ۱۰۸۱۴ و نیز ← Zarshenas 2006: 757-762.
۷. بلخی زبان مردم سرزمین بلخ باستانی (شمال افغانستان کنونی) بوده است. بلخی زبان مادری فرمانروایان کوشانی بود که در سده‌های نخستین میلادی پادشاهی کوچکی را در شمال افغانستان برپا کرده بودند و تا سده چهارم میلادی نیز زبانی زنده بوده است. زبان بلخی یگانه زبان ایرانی میانه است که نظام نوشتاری آن بر الفبای یونانی بنا نهاده شده است. تسلط فرهنگ یونانی بر سرزمین بلخ، در طول دو سده، مانع ادامه سنت نوشتاری ایرانی دوران هخامنشی در بلخ شد. آثار به جای مانده از این زبان شامل سکه، مهر، سنگ نوشته و دست نوشته است (برای آگاهی بیشتر ← زرشناس، ۱۳۸۲: ۹۴ - ۹۷).
۸. هومباخ احتمال می‌دهد که $Xo\eta\theta$ و دو واژه دیگر حاصل نوعی ادغام در صورت ندایی ضعیف شده واژه اصلی است و نه صورت نگارشی کوتاه شده آن (Humbach 2002: 147).
۹. ماده ایرانی باستان این واژه که مختوم به $-n$ است در اشتقاق $Xo\eta\nu\gamma\gamma\theta$ صفتی به معنای «اشرافی، با شکوه، متکبر، شاهانه»، (به جای $*Xo\alpha\delta\eta\nu\gamma\gamma\theta$) حفظ شده است. (Sims-Williams. 2007: 278)
۱۰. این مطالب به نقل از لغت‌نامه دهخدا (خدیو) آمده است.
۱۱. خدیو زمین پادشاه زمان مه برج دولت شه کامران (حافظ)
۱۲. وگر زین سان شوی بر خود خدیوی وگر زین سان نئی رو که دیوی (ناصر خسرو)
۱۳. به کار آر آن دانشی کت خدیو بداد ست و منگر به فرمان دیو (ابوشکور بلخی)

۱۴. در سختم تخم مردمی چو بکشته ست دست خدیو جهان امام زمانم (ناصر خسرو)
۱۵. خدیو خردمند فرخ نهاد که شاخ امیدش برومند باد (بوستان سعدی)
۱۶. در برخی نسخه‌ها: کیوان.
۱۷. تأثیر کامل زبان یونانی بر واژگان زبان‌های ایرانی در دوره اشکانی آشکار می‌شود (Meillet, 1911: 112).
۱۸. یادآور می‌شود که بلخیان همانند سغدیان برای مفهوم «خدا (موجود آسمانی)» از یکی از صورت‌های واژه باستانی *baga* به معنای «بغ، خداوند» نیز در زبان استفاده می‌کردند (Widengren 1965: 302). سغدیان آن را به صورت *βay* و بلخیان به صورت *βayo* به معنای «خداوند، بغ، سرور» به کار می‌بردند.
۱۹. بسنجید با *xwadāy* (فارسی میانه) در معنای «الف) خدا در مفهوم سیاسی به معنای دهقان، شاه کوچک، شاه یک منطقه و ب) خدا به معنای موجود آسمانی» (*x'atāi* → Nyberg, 1964: Vol.2, 222) و نیز ← (Zarshenas, 2006: 757-762).
۲۰. به نظر رحیم شایگان (۱۳۸۴: ۲۹۹)، زردشتیان نومسلمان از نام‌های عمده خدا مانند یزد (فارسی میانه و پارتی: *yazad*)، بغ (*bay*) و بی (*bay*) چشم پوشیدند و واژه خدا را جایگزین آن ساختند تا به کمک این اصطلاح به خدای یگانه اشاره کنند بدون آنکه انعکاسی از واژگان دین زردشتی داشته باشد.

منابع

- زرشناس، زهره (۱۳۸۲). *زبان و ادبیات ایران باستان*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- شاهنامه (۱۹۷۱ - ۱۹۶۱). چاپ انتقادی زیر نظر ی.ا. برتلس، ۹ جلد، مسکو.
- شایگان، محمدرحیم (۱۳۸۴). «تحول مفهوم خودای/خدا»، *یشت فرزاتگی (جشن‌نامه دکتر محسن ابوالقاسمی)*، به اهتمام سیروس نصرالله زاده و عسگر بهرامی، تهران: هرمس، ص ۲۹۶ - ۳۳۴.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). *فرهنگ سغدی (سغدی - فارسی - انگلیسی)*، تهران: فرهنگان.
- لغت‌نامه (۱۳۷۷)*. علی‌اکبر دهخدا، ج ۷، تهران: دانشگاه تهران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۸). *تاریخ زبان فارسی*، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- Henning, W. B. (1939). "Sogdian Loan-words in New Persian", *BSOAS*, pp. 93-106.
- Henning, W. B. (1960). "The Bactrian Inscription", *BSOAS*, pp. 47-55.
- Humbach, H. (2002). "Review of BD1", *BSOAS* 65/2, pp. 415-416.
- Lazard, G. (1975). "The Rise of the New Persian Language", *Cambridge History of Iran*, Vol. IV, Cambridge, pp. 595- 632.

- Meillet, A. (1911). "Notes Iraniennes", MSL 17, pp. 107-112.
- Sims-Williams, N. (1989). "Eastern Middle Iranian", *Compendium Linguarum Iranicarum*, Herausgegeben von Rüdiger Schmitt, Wiesbaden, pp. 165-172.
- Sims-Williams, N. (2007). *Bactrian Documents II: (from Northern Afghanistan II: Letters and Buddhist Texts)*, Great Britain.
- Sundermann, W. (1997). *Der Sermon von Der Seele*, Belgium.
- Widengren, G. (1965). *Die Religionen Iran*, Stuttgart.
- Zarshenas, Zohrah (2006). "Sogdian γwt'w", *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europaea*, vol.1, ed. By Antonio Panaino and Andrea Piras, Milano, pp. 757-762.